

## معرفت انسانی؛ حجاب‌ها و موانع

### با تأکید بر دیدگاه فرانسیس بیکن و آیت‌الله جوادی آملی

عباس عارفی\*

#### چکیده

این مقاله درباره حجاب‌های معرفت به نحو تطبیقی به بحث می‌پردازد و نحوه کارکرد سلبی آن را باز می‌نماید، زیرا «حجاب‌های معرفت» نقش سلبی خودشان را به یکی از سه نحو ایفا می‌کنند: ۱. در ایفای نقش سلبی در حصول معرفت؛ ۲. در ایفای نقش سلبی در اتقان معرفت؛ ۳. در ایفای نقش سلبی در ارتقای معرفت. در ادامه، بحث بر بیان دو دیدگاه درباره «موانع معرفت» متمرکز می‌شود و نخست گونه ایفای نقش سلبی از دیدگاه فرانسیس بیکن تحت عنوان «بت‌های ذهنی» که مشتمل است بر: الف) بت قبيله؛ ب) بت غار؛ ج) بت بازار؛ د) بت تماشاخانه بررسی می‌شود و سپس انواع حجاب‌های معرفت از دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی ذیل عنوان: الف) حجاب عام؛ ب) حجاب خاص؛ ج) حجاب اخص، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. سرانجام با مقایسه و سنجش و نقد و بررسی اندیشه‌ها بحث به پایان می‌رسد.

**کلیدواژه‌ها:** حجاب‌های معرفت، بت‌های ذهنی، حجاب ظلمانی، حجاب نورانی، حجاب وجودی.

\* مربی گروه فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام (Abbas.Arefi@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۰۹

## مقدمه

معرفت، یعنی شناخت واقعیت، یکی از آرزوهای بشر بوده و برای به‌دست‌آوردن آن همواره در تکاپو بوده است، ولی این مطلوب گران‌بها گاه با حجاب‌هایی قرین گشته که دسترسی بدان را مشکل ساخته است. از این‌رو، فلاسفه و اندیشمندان همچنان که در طلب دانش کوشیده‌اند، از شناخت حجاب‌های معرفت نیز غفلت نکرده‌اند.

پرسشی که در این پژوهش در پی یافتن پاسخ بدان هستیم، این است که چه چیزی ممکن است حجاب معرفت قرار گیرند. مراد از حجاب معرفت آن چیزی است که غالباً به‌صورت ناخودآگاه مانع حصول معرفت می‌شود. از این‌رو، اطلاق این عنوان به‌طور رایج شامل شبهات شکاکانه نمی‌شود. می‌دانیم، توجه به چیزهایی که ممکن است حجاب معرفت واقع شوند، در میان متفکران مسبق به سابقه است، زیرا این بحث در حقیقت آسیب‌شناسی ذهن است که کم‌وبیش مورد توجه آنها بوده است. مثلاً، مثال غار افلاطون یک نمونه بارز و نمادینی است که حاکی از وجود چنین توجهی در میان متفکران است. فلاسفه و عرفای اسلامی نیز به حجاب‌های معرفت توجه کرده‌اند که عنایت آنان به این مسئله بسیار مدیون کلید واژه‌هایی است که در معارف دینی وجود دارد. از آنجاکه وجود «معرفت» متوقف بر عدم وجود مانع است، پس لازم است بدانیم چه اموری در روند تحقق معرفت مانع ایجاد می‌کنند، تا بتوانیم از آنها جلوگیری کنیم و راه وصول به معرفت را هموار سازیم.

گفتنی است، روشی که در این پژوهش به کار می‌رود، روش تطبیقی و مقایسه‌ای است، زیرا استفاده از این روش فوایدی دارد که نگرش به موضوع از مناظر مختلف و تقریب اندیشه‌ها و نیز شناخت دقیق مواضع رقیب از جمله آنها است. پس از این طریق، موانعی که حصول معرفت را تهدید می‌کند، بهتر شناخته می‌شود و با آسیب‌شناسی دستگاه معرفت، راه‌هایی از آنها فراهم می‌شود.

ما در این مقاله، به‌عنوان نمونه، دیدگاه دو تن از فلاسفه‌ای را که در باره حجاب‌ها و موانع معرفت به‌تفصیل اندیشیده‌اند، به روش تطبیقی مورد بحث قرار می‌دهیم. دیدگاه فرانسیس بیکن از فلاسفه غرب و دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی از فلاسفه اسلامی، زیرا افکار ناب و بدیع با تضارب آراء و اندیشه‌ها به دست می‌آید. گفتنی است، محور سنجش یا منطق مقایسه در اینجا متمرکز بر اندیشه‌هایی است که درباره گونه‌های مختلف حجاب‌ها و موانع معرفت ابراز شده است. اما وجه

انتخاب این دو فیلسوف در اینجا به دو وجه تواند بود: یکی صرفاً از جهت ارائه دو نمونه از اندیشه متفکرانی که در باره حجاب‌ها و موانع معرفت بشری اندیشیده‌اند که البته از این لحاظ، متفکران دیگری نیز می‌توانند نمونه مصداقی برای مقایسه قرار گیرند و دیگر از این جهت که این دو اندیشمند غربی و اسلامی از متفکرانی هستند که به طور ویژه و با تفصیل بیشتر در این باره اندیشیده‌اند.

## ۱. تحلیل معرفت

معرفت، یعنی کشف واقع، اعم از علم حصولی و علم حضوری است. اگر کشف واقع به نحو صادق و صائب صورت گیرد، واقع چنان که هست کشف می‌شود و گر نه، نه. البته این امر در علم حضوری همواره محقق است، و در علم حصولی تصویری نیز خطا فرض ندارد، چرا که تصور مفرد - غیر قضیه و غیر تصدیق - فقط حاکی از محکی خودش است و از تحقق مصداق خود سخن نمی‌گوید. پس در تصورات از این جهت - در مرحله حکایت از محکی - خطایی متصور نیست. اما وجه اینکه در تصورات، صدق و کذب مطرح نیست، این است که تصورات مدعی تحقق مصادیق خود نیستند، پس تصورات مفرد برای اتصاف به صدق و کذب اصلاً شأنیت ندارند، برخلاف قضایا و تصدیقات، زیرا قضایا و تصدیقات راجع به واقع لسان دارند و فقط آنها برای اتصاف به صدق و کذب شأنیت دارند؛ لذا تنها قضیه و تصدیق امکان صدق و کذب دارند.

معرفت از دیدگاه فرانسیس بیکن: فرانسیس بیکن علم را مساوی و مساوق قدرت می‌داند و همواره تأکید می‌کند که معرفت<sup>۱</sup> معادل توانایی<sup>۲</sup> است. البته، او این سخن را با عطف نظر به علوم طبیعی، از قبیل فیزیک و شیمی، می‌گوید و مراد او از قدرت، توانایی برای تغییر طبیعت در جهت رفاه بشر است. وی فهم آدمی را تابع مقدار مشاهده طبیعت می‌داند و به علوم عقلی، قیاس منطقی، معارف الهی و دریافت‌های شهودی نیز گرایش ندارد. او انسان را حاکم بر طبیعت و مفسر آن می‌داند (Adler, ed., 1994, vol.28: 107).

معرفت از دیدگاه آیت‌الله جوادی: از طرف دیگر، آیت‌الله جوادی آملی مفهوم علم را امر بدیهی و روشن به شمار می‌آورد که امکان تعریف ندارد و همه افراد بشر با حقیقت آن آشنایی

1. knowledge  
2. power

دارند، گرچه این امر با نیازمندی آن به تنبیه و تحلیل منافاتی ندارد (جوادی آملی، ۱۳۸۷ ب: ۸۷-۸۸). مراد ایشان از مفهوم علم، عام است، به گونه‌ای که همه علوم را، اعم از طبیعی و غیرطبیعی، شامل می‌شود. وی بر این نکته تأکید می‌کند که چون هستی اعم از طبیعی، مثالی و عقلی است، پس عرصه پژوهش نیز نباید در دایره حس محدود شود (همان: ۳۲۲). ولی البته رویکرد اندیشه ایشان بیشتر ناظر به علوم عقلی و شهودی است.

نکته: اما نکته‌ای که نباید مغفول واقع شود، این است که این دو متفکر که ما در جهت مقایسه نگرش آنها در زمینه حجاب‌های معرفت هستیم، در دو چیز اتفاق دارند: یکی در اصل امکان معرفت، یعنی امکان نیل به علم فی‌الجمله و دیگر در اینکه فرایند کسب معرفت با حجاب‌ها و موانعی مواجه است؛ گرچه البته برخی از حجاب‌هایی که بیکن مطرح کرده، می‌تواند نوعی شکاکیت یا نسبی‌گرایی را در پی داشته باشد، ولی البته او رسماً منکر معرفت نشده و شکاک و نسبی‌گرا به شمار نمی‌رود.

## ۲. گونه‌شناسی تأثیر حجاب‌ها و موانع

معرفت که در اهمیت قدرش کلام نیست، گاه با موانعی مواجه می‌شود که آن را دچار بحران می‌سازد. اگر چنین بحرانی رخ دهد، درحقیقت در فرایند حصول معرفت اختلال صورت می‌گیرد. پس این پرسش مطرح می‌شود: چه اموری مانع تحقق معرفت می‌شوند و در روند پیدایش آن اختلال ایجاد می‌کنند؟ این پرسشی است که در این مقاله، به پاسخ آن خواهیم پرداخت.

بر اساس آنچه بیان شد، معرفت در فرایند حصول خود گاه دچار بحران می‌شود و کیان آن مختل می‌شود. پس این اختلال، یعنی ایجاد مانع، ممکن است به چند صورت اتفاق بیفتد:

الف) ایجاد مانع در حصول معرفت: به این صورت که گاه عواملی مانع تحقق معرفت به طور مطلق می‌شوند؛

ب) ایجاد مانع در اتقان معرفت: به این نحو که عواملی در اتقان و استحکام معرفت اختلال ایجاد می‌کنند.

ج) ایجاد مانع در ارتقای معرفت: گاه عواملی از رسیدن فاعل شناسا به درجه بالاتر از مدارج معرفت مانع می‌شوند.

گفتنی است، سه وجه مذکور در این عنوان جامع شریک‌اند که همگی آنها از حصول معرفت، هر یک به نحوی، جلوگیری می‌کنند؛ بنابراین، کسانی که به‌خاطر موانعی اصلاً چیزی را نفهمیدند، و یا چیزی را درست نفهمیدند و یا اینکه نتوانستند به‌مراتب بالاتر و والاتر از مدارج معرفت صعود کنند و به‌جای خود در مرتبه متنزل معرفت درجا زده‌اند، همگی به نحوی با موانع معرفت مواجه بوده‌اند.

### ۳. حجاب‌های معرفت در تلاقی اندیشه‌ها

چنان‌که اشاره شد، شناخت حجاب‌های معرفت در دستور کار فلاسفه و اصحاب فکر و اندیشه بوده است. فلاسفه و عرفای اسلامی نیز در این باره سخن‌ها گفته‌اند، ولی این امر به‌هیچ‌وجه مستلزم عدم نیاز به بازاندیشی در این باره نیست. اما از آنجاکه بهترین روش برای بازاندیشی اندیشه‌ها روش تضارب آرا موسوم به روش تطبیقی است، پس با این روش بحث را دنبال می‌کنیم. برای اینکه بحث متمرکز شود، پژوهش درباره حجاب‌های معرفت را در تلاقی اندیشه‌ورزی دو اندیشمند، اسلامی و غربی، یعنی فرانسیس بیکن و آیت‌الله جوادی آملی، پی می‌گیریم. چنان‌که قبلاً اشاره شد، وجه‌گزینش این دو اندیشمند مستند به دو وجه است: متمرکز ساختن بحث بر دو نمونه مصداقی و تمرکز بر دو متفکری که به‌تفصیل درباره حجاب‌ها و موانع معرفت اندیشیده‌اند، به‌طوری که می‌توان گفت که این مسئله دغدغه فکری آنها بوده است. گرچه البته تفاوت‌هایی در اندیشه‌ورزی آنها در این باره وجود دارد که منطقی‌اً از نظام فکری متفاوت آنها ناشی می‌شود.

چنان‌که قبلاً اشاره شد، مراد از حجاب معرفت آن چیزی است که غالباً به‌صورت ناخودآگاه مانع حصول معرفت می‌شود. از این‌رو، این عنوان اصالتاً شامل شبهات شکاکانه نمی‌شود، مگر اینکه شکاکان آن را در راستای ایجاد مانع برای دستیابی به معرفت مطرح کنند که در این صورت مندرج در عنوانی دیگر نیز می‌گردد.

الف) فرانسیس بیکن و بُت‌های ذهنی: فرانسیس بیکن در سال ۱۵۶۱ میلادی در انگلستان چشم به جهان گشود و در سال ۱۶۲۶ از دنیا رفت. او معاصر ویلیام شکسپیر بود و نامش با دو تن متشابه است: یکی راجر بیکن کاشف عینک که قبل از او می‌زیست و دیگر فرانسیس بیکن از نقاشان

قرن بیستم. وی ابعاد شخصیتی متنوع داشت و در حوزه‌های مختلف علمی و اجتماعی پرتلاش بود و در تحولات اندیشه غربی در عصر نوزایی، نیز نقشی عظیم داشت (Bowen, 1993: xi).

فرانسیس بیکن در کتاب ارگانون جدید و کتاب آتلانتیس نو که مدینه فاضله اوست، تحت عنوان بُت‌های ذهن یا بت‌های ذهنی درباره حجاب‌های معرفت بحث کرده است (Ibid: xv). وی در این دو کتاب، بُت‌های ذهن<sup>۱</sup> را چهار نوع دانسته است. مراد از بُت در فلسفه بیکن عبارت است از امری که انسان را در جهل و فریب قرار می‌دهد (Tiles, 1993: 69)، چنان‌که بت در اصطلاح دینی چیزی است که حقیقت‌نما است و آدمی را فریب می‌دهد و از حقیقت دور می‌کند.

۱. بُت قبیله<sup>۲</sup>: این نوع بُت، یعنی این نوع حجاب معرفت، ریشه در طبیعت و سرشت انسانی دارد. این حجاب، مختص فرد یا افراد خاص نیست، و نیز ویژه یک قوم و جامعه خاص نیز نخواهد بود، بلکه این نوع خطا مربوط به قبیله انسانی به طور عام است؛ بنابراین، مراد از بُت قبیله در نظام فکری فرانسیس بیکن عبارت است از علل خطا که به‌طور کلی مبتنی بر طبیعت و سرشت انسانی است. در واقع، می‌توان گفت: این نوع بُت ذهنی یک امر فطری و سرشتی است. وی در بند ۴۱ از فصل اول ارگانون جدید در این باره چنین می‌نویسد:

بُت قبیله مربوط به طبیعت انسان در نژاد انسان است. تأکید بر اینکه حس میزان امور است، خطا است. همه ادراکات، اعم از حسی و غیر حسی، وابسته به انسان است نه به جهان؛ یعنی فاهمه انسانی نظیر آینه ناصافی است که پرتوهایی از اشیا را دریافت می‌کند؛ یعنی او طبیعت خودش را با طبیعت اشیا در می‌آمیزد و به افساد آن می‌پردازد (Bacon, 2002, book one, section 41).

۲. بُت غار<sup>۳</sup>: این بُت، یعنی علت خطا، ناشی از تفاوت‌های فردی انسان‌ها است. این مشخصه فردی برآمده از جنبهٔ تکوینی و موروثی و نیز تجربه فردی آدمی است. به‌عنوان نمونه، نگرش غلط و پیش‌داوری از مصداق بُت غار به شمار می‌رود. وی در بند ۴۲ از فصل اول ارگانون جدید، در این باره می‌نویسد:

- 
1. the idols of mind
  2. the idol of tribe
  3. the idol of cave

بُت غار در واقع خطای فردی انسان‌ها است. به جهت اینکه هر انسانی نوعی از غار فردی است که نور طبیعت را معوج و منحرف می‌سازد. این امر یا ناشی از سرشت خاص افراد است، یا به‌خاطر تربیت و یا آموخته‌هایی است که وی داشته، یا به جهت تأثیرپذیری او از اشخاص بانفوذ است و یا به سبب تأثیرات متنوعی است که از امور پذیرفته است. پس به‌روشنی می‌توان نتیجه گرفت که روان آدمی یک امر تغییرپذیر است (Ibid., book one, section 42).

گفتنی است، برخی بت غار فرانسویس بیکن را با غار افلاطون و کبوتر عقل کانت خویشاوند دانسته‌اند (پارکینسن، ۱۳۹۲، ج ۴: ۲۳۶-۲۳۷).

۳. بُت بازار: این بُت ذهنی در واقع بدفهمی‌هایی است که ناشی از تعاملات و محاورات بین افراد در جامعه است. به‌ویژه آن نوع تفاهماتی که مربوط به کاربرد زبان است، زیرا گاه واژه‌های زبانی واقعیت را چنان‌که هست منعکس نمی‌سازند، به‌ویژه در آنجا که الفاظ فقط نام‌هایی برای چیزهایی هستند که اصلاً وجود خارجی ندارند. وی در بند ۴۳، از فصل اول ارگانون جدید در این باره چنین می‌نویسد:

این نوع خطا ناشی از روابط اجتماعی است که به جهت تشابهی که با مبادلات کالا در بازار دارد، آن را بت بازار نامیدیم. انسان‌ها از طریق تکلم و الفاظ درصدد فهماندن سخن خود به همدیگر هستند، ولی واژگان ناکارآمد به‌طور ناباورانه سد طریق فهم می‌شوند، لذا به‌صراحت می‌گوییم: واژگان در کار فهم اخلاص ایجاد می‌کنند، امور را مشوه می‌سازند و آدمی را در اختیار اوهام و مشاجرات قرار می‌دهند (Bacon, 2002, book one, section 43).

۴. بُت تماشاخانه: این نوع بت، آرایه‌های غیرواقعی و گمراه‌کننده از واقعیت است که در گذشته از کسانی به ما رسیده که جایگاه عظیم فکری آنها به تدریج جای توجیه و استدلال را برای مدعیات آنها گرفته است. به دیگر سخن، بت تماشاخانه عبارت است از علل خطای انسانی است که ناشی از نظام‌ها یا جزم‌هایی است که برآمده از مکاتب فلسفی مختلف است؛ بنابراین، پذیرش نظام‌های فلسفی غلط و نیز روش‌های استدلالی مغالطه‌آمیز مصداقی از بُت تماشاخانه است. فرانسویس بیکن این نوع بُت ذهنی را چنین توصیف می‌کند:

1. the idol of market
2. the idol of theater

خطاهایی که ناشی از پذیرش جزم‌های کاذب ناشی از فلسفه‌های مختلف و نیز پذیرش قواعد نادرست استدلال است. بت تماشاخانه نام دارد. این قبیل امور، عوالم خیالی نادرست را در ما پدید می‌آورند. البته این نوع خطا منحصر در امور یاد شده نیست، بلکه شامل بسیاری از اصول و مبانی نادرست که در سنت‌ها و باورهای ما جا خوش کرده‌اند، نیز می‌شوند (Ibid., book one, section 44).

وی از این بت‌ها در کتاب آتلانتیس نو نیز بحث کرده است (Bacon, 2017: 35-55). عنایت فرانسویس بیکن به بت‌های ذهن همواره مورد تحسین فلاسفه و اندیشمندان واقع شده و از آنها در کتاب‌ها و نوشته‌های خود یاد کرده‌اند. به‌ویژه، این امر مورد توجه کسانی بوده است که درباره نظام فکری او به نحو مستقل به نگارش پرداخته‌اند (Quinton, 1980: 34-38; Penltonen, ed., 1996: 77-78; Urbach, 1987: 83-106; Robinson, 2006: 189-192).

حتی بعضی معتقدند، بیان بیکن درباره بت‌های ذهن از مشهورترین بخش فلسفه اوست که در آن بخش به ما توصیه کرده که اذهانمان را قبل از پرداختن به کار دانش از بت‌های ذهنی یعنی از مغالطات، دریافت‌ها و گرایش‌های غلط بپیراییم. بت‌های ذهنی فرانسویس بیکن، در تحولات فلسفی و معرفت‌شناختی نوین نقش داشته و بر متفکرانی همچون دکارت نیز تأثیرگذار بوده است (Tiles, 1993: 43-207).

ب) آیت‌الله جوادی و حجاب‌های معرفت: اکنون حجاب‌های معرفت را از دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی در سه عنوان کلی مورد بحث قرار می‌دهیم. البته، ایشان بیشتر در تفسیر، با توجه به مصادیقی که قرآن مجید بیان فرموده است، تحلیل‌های فلسفی خود را در باره حجاب‌های معرفت ارائه داده‌اند، ولی این امر هویت بحث را از فلسفی بودن خارج نمی‌کند، زیرا ارائه تحلیل فلسفی با توجه به موارد خاص در واقع به معنای تبیین مسئله به کمک نمونه‌ها و مثال‌های ویژه است.

۱. حجاب عام (حجاب ظلمانی): یکی از حجاب‌های معرفت که استاد درباره آن به تفصیل سخن گفته‌اند، حجابی است که ناشی از معاصی و آلودگی‌های نفسانی است. این حجاب که آن را «حجاب ظلمانی» و «حجاب نفسانی» می‌توان نامید، در اثر ارتکاب گناه و دوری از حق حاصل می‌شود. این نوع حجاب در فاسقان، منافقان و کافران وجود دارد، زیرا کافران محفوف به دو حجاب‌اند: حجابی که آنان بر اثر دوری از حق بر خود افکنده‌اند و حجابی که خدای متعال به کیفر چشم‌پوشی از حقایق بر آنان افکنده و آن مهر زدن بر دل‌ها و گوش‌های آنان است و اعمال کافران بین این دو



حجاب ظلمانی قرار گرفته است؛ بنابراین، بسته‌شدن دل عمدتاً ناشی از دو عامل است: یکی هواپرستی که انسان پس از روشن شدن حق به جای خدا محور شدن، هوس‌مدار شود که قهراً مشمول اضلال کیفری خداوند می‌شود و خداوند سمع و قلب او را مختوم می‌کند و بر چشم او پرده می‌افکند که پس از آن حق را نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه می‌فهمد، زیرا او عالمانه هواپرست شده است: «افرایت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوه فمن یهدیه من بعد الله» (جاثیه: ۲۳)، و عامل دیگر بسته‌شدن دل، گناه است. کافران به پیامبر اکرم ﷺ می‌گفتند: قلب ما، در غلاف و کنان است و گوش ما نیز سنگین است و سخنانت را نمی‌شنویم و بین ما و تو حجابی است که بر اثر آن تو را نمی‌بینیم. البته، گاه از این مطلب در برخی آیات به رین (زنگار دل) تعبیر شده است: «کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون؛ کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون» (مطففین: ۱۴-۱۵). عقیده باطل و اخلاق رذیله به‌صورت گردوغبار، بر روان آدمی می‌نشیند و از آن‌پس، نور هدایت بر آن نمی‌تابد (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ج ۲: ۲۳۰-۲۳۲).

استاد سپس به چند نمونه از گناهانی که موجب انحراف قلب و حرمان از فهم حقایق می‌شود، اشاره می‌کنند (همان: ۲۳۲-۲۳۳). مانند تکبر که موجب حرمان متکبر از فهم آیات الهی می‌شود: «سأصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغير الحق و ان یروا کل آیه لا یؤمنوا بها و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذونه سبیلًا» (اعراف: ۱۴۶). نمونه دیگر، خودداری از شرکت در جهاد در راه خداست که حرمان از درک حقایق را در پی دارد. افرادی بودند که وقتی پیامبر اکرم ﷺ آیات جنگ و دفاع را تلاوت می‌فرمود، اطراف خود را می‌پاییدند که کسی متوجه نشود تا از آنجا بیرون روند. خداوند این قبیل افراد را که چنین رفتاری ناشایست داشتند، به انصراف دل و تقلیب قلب و محرومیت از درک حقایق مجازات می‌کند: «و اذا ما انزلت سوره نظر بعضهم الی بعض هل یراکم من احد، ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم» (توبه: ۱۲۷). شیطان نیز از طریق وسوسه به ارتکاب گناه در بسته‌شدن دل آدمی نقش دارد. هدف اغوای شیطان مسدود کردن دل آدمی است. او اصرار دارد انسان را در تباهی و گناه نگه دارد تا خطاها بر آدمی احاطه کند و هیچ راهی برای نفوذ معارف حق در دل و قلب او باقی نماند (همان: ۲۳۳). نکته‌ای دیگر که ایشان به آن اشاره می‌کنند، این است که بسته‌شدن و واژگونی دل، ویژه کافران و منافقان نیست، بلکه به هر میزانی که دل آدمی به زنگار گناه آلوده

گردد، واژگون و مختوم گشته، به همان اندازه از فهم آیات الهی محروم می‌گردد. این واژگونی دل از آلودگی به مکروهات آغاز می‌شود و به گناهان صغیره و سپس به معاصی کبیره می‌رسد تا به اکبر کبائر که همان کفر به خداست، سر برمی‌آورد (همان: ۲۳۴). زیرا انسان‌ها از جهت سلامت و بیماری قلب از نظر قرآن کریم چند گونه‌اند: یا مؤمن عادل‌اند که قلبی سالم دارند، و یا مؤمن ضعیف‌الایمان هستند که قلبی بیمار دارند، و یا کافر و منافق هستند که هر دو دارای بیماری روحی و قلبی شدید هستند، و سرنوشتی یکسان دارند (همان: ۲۶۴-۲۶۵)، چون روح آدمی مجرد و منزله از مکان، زمان و تاریخ است، و کفر و نفاق نیز ملکه‌ای است نفسانی و مجرد از زمان و مکان. پس روحی که به کفر و نفاق آلوده گشته، گرفتار خطر ابدی می‌شود که پیامد عقاید نادرست و اعمال ناشایست اوست که در قیامت ظهور می‌کند و او را برای همیشه از حق محجوب می‌سازد (همان: ۳۳۳-۳۳۴).

همچنین، ایشان در جایی دیگر می‌فرمایند: یکی از موانع شکوفایی فطرت و شناخت حقیقت، زنگار دل است. قرآن کریم می‌فرماید: «کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون» (مطففین: ۱۴). سر اینکه عده‌ای حقایق دینی را نمی‌فهمند، این است که جان آنان را پرده‌گناه و زنگار دل فراگرفته است. آیینی اگر غبار آلود شود، هرگز نور حق در آن نمی‌تابد و چیزی را نشان نمی‌دهد (جوادی آملی، ۱۳۸۷ الف: ۴۰۱-۴۰۲).

بنابراین، باتوجه به آنچه گذشت، این نکته به دست آمد که استاد جوادی آملی یکی از حجاب‌های معرفت را زنگار دل می‌داند که در اثر آلودگی به گناه و معصیت حاصل می‌شود. وی در باره این نوع حجاب، علاوه بر موارد یاد شده، در جاهای دیگر نیز بحث کرده است (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ج ۸: ۵۹۳-۵۹۵؛ ج ۹: ۴۴-۴۸؛ ج ۱۴: ۱۱۱-۱۱۳؛ ج ۱۹: ۹۷-۱۰۰؛ ج ۲۰: ۸۸-۸۹؛ ج ۲۴: ۴۶۹-۴۷۰). وی سپس درباره رفع این حجاب، یعنی حجاب ظلمانی ناشی از معاصی و گناهان، چنین فرموده است:

تقوا، افزون بر پوشاندن بدی‌ها و آموزش لغزش‌ها، نوری را در دل آدمی ایجاد می‌کند که در بسیاری از موارد تشخیص می‌دهد که راهش حق است یا باطل، صدق است یا کذب؛ خیر است یا شر؛ نیکو است یا زشت. تقوا همانند اتوبان، مسیر مستقیم را به انسان می‌نمایاند و حرکت او را آسان می‌گرداند (همان، ج ۳: ۱۷۵).

۲. حجاب خاص (حجاب نورانی): نوعی دیگر از حجاب‌های معرفت از دیدگاه استاد جوادی، حجاب نورانی است. این نوع حجاب در کلمات حکما و عرفای الهی نیز مطرح بوده است، ولی تفسیری که ایشان از وجه حجاب بودن حجاب نورانی بیان داشته‌اند، ویژه است. حجاب نورانی آن نوع حجابی است که نقطه منفی در هویت آن نیست، ولی چون گاه با خود مقارناتی دارد که آنها در واقع حاجب معرفت می‌شوند، از این‌رو آن را «حجاب» دانسته‌اند. ایشان در معرفت‌شناسی در قرآن ذیل عنوان حجاب‌های معرفت می‌فرمایند:

از آنجاکه علم انسانی - یعنی هر آنچه انسان به معنای عام می‌داند - به تبع درجات معلوم دارای شرایط و موانع متفاوت است. هر مرتبه‌ای از علوم مبتلا به موانع و حجاب‌هایی خاص است. گاه از این موانع گوناگون با عنوان حجاب ظلمانی و گاه با عنوان حجاب نورانی یاد می‌شود. اگر انسان بخواهد شناخت حسی داشته باشد، برخی از امور طبیعی که می‌توانند حجاب شناخت او باشند، حجاب‌های حسی و مادی نامیده می‌شوند. اگر انسان بخواهد با نشئه مثال در ارتباط باشد، حجاب شناخت او برخی از موجودهای عالم مثال است و اگر بخواهد با نشئه مجردات تام آشنا شود، حاجب شناخت او، افزون بر موجودهای مادی و مثالی، برخی از موجودات عالم عقلی است.

گفتنی است، از حجاب‌هایی که متعلق به نشئه مجردات است با عنوان حُجْب نوری یاد می‌شود و آنچه که در مناجات شعبانیه و غیر از آن، به‌عنوان رفع حجاب‌های نورانی مطرح شده است، ناظر به این نحو حجاب است. البته این مطلب منوط به این است که اضافه حجاب به نور در حجب النور بیانیه باشد، یعنی حجابی که خود از سنخ نور است. ولی اگر اضافه مزبور بیانیه نباشد، به این نحو که یا اضافه غیر بیانیه باشد، و یا جامع هر دو قسم باشد، در این صورت حجاب مادی و ظلمانی را هم شامل می‌شود، زیرا موجود مادی و اشتغال به آن نیز می‌تواند مصداق حجاب نورانی باشد.

اما آنچه در معراج از جریان جبرئیل و رسول اکرم ﷺ نقل شده، نشانه آن است که مقام آن حضرت برای جبرئیل حجاب نوری بوده است. توضیح آنکه: گاه انسان متقی و وارسته از ماده که فرضاً حجاب ظلمانی ندارد، مطلب عمیق علمی را نمی‌فهمد. تنها چیزی که در اینجا وجود دارد مثلاً دو مقدمه یک قیاس اقترانی است که متفکر را به نتیجه راهنمایی می‌کند. لیکن چون آن دو مقدمه علمی فرضاً مشکل است، عبور از آن را دشوار می‌سازد، یعنی هر یک از آن دو مقدمه

با اینکه هر یک مطلب عمیق علمی و نوری است، برای آن شخص حجاب است. در فضایل اخلاقی نیز آن کسی که در درجه متوسط از تقوا است چون قصد درجه‌ای برتر را نماید، آن درجه بالا با آنکه خود فضیلت عملی است، به دلیل دشواری‌ای که دارد، حجاب نوری اخلاقی شمرده می‌شود. پس علاوه بر حجاب‌های مادی و حجاب‌های مثالی، عمیق بودن مسایل و معارف عقلی و صعوبت منازل اخلاقی نیز حجاب نورانی به شمار می‌روند.

نکته: نکته‌ای که توجه بدان لازم است، این است که حجاب بودن مرتبه‌ای از واقعیت نسبت به مرتبه بالاتر از خود از چند اصل نتیجه می‌شود:

۱. واقعیت دارای مراتب است و مراتب بالای آن به لحاظ وجودی، شدیدتر و قوی‌تر از مراتب پایین‌تر از آن است.

۲. معرفت هر مرتبه از واقعیت نیز از همین تناسب پیروی می‌کند.

۳. محتوای کیفی معرفت در هر مرتبه‌ای کاملاً متفاوت با محتوای آن در مراتب دیگر است. برای نمونه، محتوای شناخت عالم طبیعت، حسی و تجربی است و محتوای شناخت عوالم مثالی و عقلی، شهودی است.

۴. عالم و فاعل شناسا همواره در دست‌یابی به مراتب بالاتر شناخت باید در سیر طولی معرفت سیر کند.

آنچه توجه بدان لازم است، این است که درک هر مطلبی برای هر کسی میسر نیست، و این صعوبت ادراک یا به جهت فقد مقتضی است یا بر اثر وجود حجاب. فقدان اقتضا را می‌توان با نداشتن مبانی لازم برای معرفت هر چیزی توجیه کرد و وجود حجاب را می‌توان با وزین بودن، عمیق بودن مسئله و رفیع بودن آن تبیین نمود. چون علم مجرد است و اندیشه مجرد از ماده، پس عمق یا ارتفاع یک مطلب عمیق و رفیع علمی، حجاب نوری خواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۸۷ ب: ۲۱۹-۲۲۱).

تا اینجا دانستیم که یکی از حجاب‌های معرفت، حجاب نورانی است، ولی در تفسیر آن دو وجه وجود دارد: در یک وجه، فقط موجودات مجرد و فرامادی شأنیت دارند که حاجب نوری برای معرفت باشند، ولی در وجه دیگر، هر امری و لو اینکه یک موجود مادی باشد، اگر مانع معرفت شود، می‌تواند موصوف وصف حجاب نورانی قرار گیرد.

براین اساس، گرایش به حس، یعنی حس‌گرایی افراطی را که در بنی اسرائیل سابقه داشته و هم‌اکنون نیز در مکاتب حس‌گرای غربی در جریان است، نیز می‌توان مصداقی از حجاب نورانی به شمار آورد، زیرا در این شکی نیست که حس، هرچند در سطح متنزل ادراک قرار دارد، ولی می‌تواند فی‌الجمله در فرایند تحقق معرفت، نقش ایفا کند، ولی آنچه می‌تواند حجاب معرفت به شمار آید، اکتفا به حس و بی‌نیاز دانستن آن از ادراک عقلی است.

استاد جوادی بارها بر این نکته تأکید کرده‌اند که حس‌گرایی افراطی که نمونه‌های بارز آن در بنی اسرائیل سابقه داشته، مانع درک حقایق می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ج ۲: ۲۱۵-۲۱۶؛ ج ۳۲: ۳۵۹-۳۵۸؛ ج ۴: ۵۱۰-۵۱۳؛ همو، ۱۳۷۸: ۲۳-۲۴). ایشان در این باره می‌فرمایند: در مقابل کسانی که ابزار معرفت را فقط حس و تجربه حسی می‌دانند، کسانی نیز معتقدند علاوه بر حس و تجربه حسی، طهارت روح و پرهیز از اموری مانند الحاد، نفاق و عصیان، نیز لازم است، و داشتن تقوا در مسیر کسب علم نیز ضرورت است (همو، ۱۳۹۱، ج ۳۲: ۳۵۸-۳۵۹).

همچنین در این باره می‌فرمایند: کسی که معجزه و بینه الهی را ببیند و به جهت گرایش حسی در معرفت‌شناسی از آن اعراض کند، قلبش دچار قساوتی شدیدتر از قساوت سنگ می‌شود. مصداق روشن چنین قلبی دل‌های بنی اسرائیل است، زیرا کوه طور بر فراز سرشان افراشته شد: «و اذ اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطور خذوا ما آتیناکم بقوه و اذکروا ما فیہ لعلکم تتقون» (بقره: ۶۳)، ولی متأسفانه آنها پس از یک بیداری موقت به خواب غفلت فرو رفتند و به آیات الهی پشت کردند: ثم تولیتهم من بعد ذلک (همان: ۶۴). آنان که از دریا به معجزه رسول خدا گذشتند و شکافته شدن دریا و سپس غرق شدن آل فرعون را نیز به چشم خود مشاهده کردند، ولی در عین حال پس از نجات از آن خطر عظیم، خدای دیدنی از حضرت موسی درخواست کردند: «یا موسی اجعل لنا الهاً کما لهم آلهه» (اعراف: ۱۳۸)، یا صریحاً گفتند: «لن نؤمن لک حتی نری الله جهره» (بقره: ۵۵)، و بالاخره کسانی که مطابق آیات مورد بحث، پس از مشاهده احیای مرده‌ای، آن هم با زدن عضو مرده‌ای دیگر به آن، به جای تعقل در این آیه بزرگ الهی و عبرت و بیداری، به قساوت قلب دچار شدند: «ثم قست قلوبکم من بعد ذلک». اکنون، اگر ریشه‌یابی کنیم، به دست می‌آوریم که منشأ معرفت‌شناختی همه این اعراض‌ها و ناسپاسی‌ها تعقل نکردن و گرفتار اصالت حس بودن آنها

است. پس برای رهایی از چنین فرجام دردناکی باید اهل تعقل بود و از آیات و معجزات محسوس به معارف و حقایق معقول عبور کرد و در چهار دیواری حس محصور نماند (همان، ج: ۵، ۲۱۷-۲۱۸). ایشان در ادامه می‌فرمایند: مادیون چون معتقدند جز از طریق حس راهی برای کسب علم نیست، نتیجه می‌گیرند آنچه غیر محسوس است قابل ادراک نیست و انسان نیز نمی‌تواند به اثبات یا نفی آن بپردازد. براین اساس، معتقدند آنچه پیامبران الهی دربارهٔ امور غیر محسوس می‌گویند، پنداری باطل است.

ولی پاسخ پندار آنها این است که: اولاً، عناصر محوری معرفت مانند مفهوم هستی، علیت، معلولیت، وحدت و ... مبتنی بر حس نیست، اعم از حس مستقیم و غیر مستقیم؛ و ثانیاً، قضایای بدیهی و اولی که زیر بنای استدلال‌های عمیق معرفتی است نیز مبتنی بر حس نیست؛ و مدار صواب و خطا تصدیق است نه تصور و تصدیق نیز حکم عقل است نه حس (همو، ۱۳۸۷ ب: ۲۳۹).

استاد همچنین به وجه کارگر افتادن تزویر در بنی اسرائیل اشاره کرده، و سر آن را حس گرایي آنها دانسته اند، زیرا بنی اسرائیل براساس اینکه مشاهده می‌کردند که عصای حضرت موسی علیه السلام تبدیل به مار شد، به وی ایمان آوردند، و چون سامری حيله زد تا از گوساله بانگ برآید، آنان نیز گوساله پرست شدند، ولی در هر دو مورد معیار آنها همان حس بود، در صورتی که سحر با معجزه فرق دارد. معجزه گرچه اثر حسی دارد، ولی اثر عقلی هم دارد که بنی اسرائیل به خاطر توغل در حس‌گرایی قادر به فهم عقلانی آن نبودند. بنابراین، اگر کسی همگام با جریان مشاهده حسی به استدلال عقلی بپردازد، هرگز سامری‌ها نخواهند توانست با گوساله‌های خود ایمان او را دچار آسیب سازند. پس، اگر بنی اسرائیل با مشاهده گوساله سامری از ایمان خود بازگشتند نه برای آن بود که معجزه حجتی عامیانه است، چنان که غزالی و امثال او پنداشته‌اند، بلکه برای آن بود که بنی اسرائیل از مدار حس بیرون نرفتند و نتوانستند با معیار عقل، معجزه را از غیر معجزه تفکیک کنند. بنابراین، نباید در «حجاب حس» محصور ماند و نیز نباید معجزه را تنها در سطح حس و مشاهده فهم کرد، بلکه باید از حس فراتر رفت تا به کمک عقل بتوان برای اثبات نبوت پیامبران الهی علیهم السلام حجت قاطع اقامه کرد (همان: ۴۴۶-۴۴۷).

۳. حجاب اخص (حجاب وجودی): نوع سوم از حجاب‌های معرفت که می‌توان به آن اشاره کرد، حجابی است که مربوط به ساحت وجودی آدمی است. بدون شک، هر موجودی در مرتبه‌ای

خاص از مراتب وجودی است، و هر موجود در هر مرتبه‌ای از وجود، با حفظ مرتبه و توجه و عنایت به مرتبه خودش، نخواهد توانست چنان که باید، مرتبه بالاتر از خودش را فهم کند. لذا از این حجاب گاه به حجاب خودی تعبیر می‌شود. البته باید توجه داشت که این نوع حجاب بیشتر مورد توجه عرفا و حکمای الهی است که در هوای سیر و سلوک الی الله به سر می‌برند. لذا از این نوع حجاب می‌توان به «حجاب عرفانی» نیز تعبیر کرد؛ همچنان که حجاب عام (ظلمانی) را می‌توان «حجاب نفسانی» و حجاب خاص (نورانی) را حجاب فلسفی نامید.

بنابراین، سالک راه معرفت با سه نوع حجاب مواجه است: الف) حجاب ظلمانی، که همان حجاب عام نفسانی است؛ ب) حجاب فلسفی، که همان حجاب خاص نورانی است؛ ج) حجاب عرفانی، که همان حجاب اخص وجودی است.

استاد جوادی آملی در این باره می‌فرماید: کسی بدون هیچ حجابی نمی‌تواند مخاطب خدا باشد، زیرا گاه میان مخاطب و خدای متعال، چیزی واسطه نیست، اما هستی خود آن شخص حجاب است. انسان موجودی محدود است و به اندازه وجودی خودش با خدا سخن می‌گوید و از پنجره خویشتن خویش ندای حق را می‌شنود، نه بیشتر. امام کاظم علیه السلام خدا را محجوب بی حجاب و مستور بی ساتر می‌داند: «و لیس بینہ و بین خلقہ حجاب غیر خلقہ و احتجب بغير محجوب و استتر بغير مستور» (صدوق، ۱۴۱۶: ۱۷۹). خلق، خودشان حجاب‌اند و حافظ هم که می‌گفت (دیوان حافظ، غزل ۲۶۶) تو خود حجاب خودی، از میان برخیز، احتمالاً از همین حدیث نورانی امام کاظم علیه السلام الهام گرفته است (همو، ۱۳۹۱، ج ۳۰: ۲۴۹-۲۵۷). ولی سالک راه دوست نباید دست از طلب بردارد، بلکه باید بکوشد با تهذیب نفس و پاک‌سازی اندیشه و انگیزه خود، پرده‌های ظلمانی و نورانی را یکی پس از دیگری کنار زند و سعی کند با نیایش خاضعانه مقرون با علم و معرفت، راه وصال را طی کند (همان: ۲۵۷).

#### ۴. مقایسه و سنجش

دیدگاه فرانسیس بیکن درباره حجاب‌های معرفت تحت عنوان «بت‌های ذهن» مورد بحث قرار گرفت، و بیان شد که بیکن به چهار نوع حجاب برای معرفت اشاره کرده است: الف) بت قبیله؛ ب) بت غار؛ ج) بت بازار؛ د) بت تماشاخانه. همچنین، دانستیم که آیت‌الله جوادی آملی درباره حجاب‌های معرفت به تفصیل بحث کرده‌اند که می‌توان آنها را ذیل عناوین زیر معنون ساخت:

الف) حجاب عام (ظلمانی و نفسانی)؛ ب) حجاب خاص (نورانی و فلسفی)؛ ج) حجاب اخص (وجودی و عرفانی).

اکنون در اینجا به اجمال به مقایسه این دو دیدگاه می‌پردازیم. ولی پیش از آن به برخی مواضع اشتراک و بعضی از مواضع افتراق آنها می‌پردازیم:

**مواضع اتفاق:** اگر در اصول و مبانی اندیشه‌های این دو متفکر تأمل کنیم، در میان آنها نقاط مشترک و مورد اتفاقی را می‌یابیم که برخی از آنها از این قرار است:

الف) هر دو متفکر در امکان معرفت فی‌الجمله اتفاق نظر دارند و شکاکیت و نسبی‌گرایی را بر نمی‌تابند.

ب) هر دو متفکر بر وجود حجاب‌ها و موانع در فرایند حصول معرفت تأکید دارند.

ج) هر دو متفکر بر لزوم پرهیز و زدودن حجب‌های معرفت تأکید دارند.

د) هر دو متفکر به حجاب‌هایی اشاره می‌کنند که رهایی از آن دشوار یا غیر ممکن است. مانند بت‌قیله در اندیشه بیکن و حجاب وجودی (حجاب خودی) در نگرش آیت‌الله جوادی آملی.

**مواضع افتراق:** این دو متفکر گرچه در مواضعی اتفاق نظر دارند، ولی در جاهایی هم اختلاف نظر دارند که برخی از آنها از این قرار است:

الف) توجه و تأکید فرانسیس بیکن بر علم حصولی است، ولی آیت‌الله جوادی به علم حصولی و حضوری هر دو عنایت دارند، گرچه شاید تأکیدشان بر علم حضوری بیش از علم حصولی است.

ب) تأکید بیکن بیشتر بر علوم حسی و تجربی است، ولی آیت‌الله جوادی بیشتر بر عقل و علوم عقلی تأکید دارند و علوم حسی و تجربی را نیز در پرتو تأیید عقل معتبر می‌دانند.

ج) برخلاف فرانسیس بیکن که حس و تجربه حسی را بر صدر می‌نشانند، آیت‌الله جوادی اتکای صرف به حس و تجربه را حجاب معرفت می‌دانند.

د) فرانسیس بیکن هدف کسب علم را کسب قدرت در تفوق بر طبیعت می‌داند، ولی آیت‌الله جوادی هدف کسب علم را تابع هدف آفرینش انسان می‌داند که رسیدن به کمال و قرب‌الهی است.

**سنجش:** با توجه به آنچه درباره دیدگاه فرانسیس بیکن و آیت‌الله جوادی آملی درباره حجاب‌های معرفت بیان شد، و نیز با در نظر گرفتن مواضع اتفاق و افتراق مبانی و نگرش آنها در این زمینه، اکنون به طور اجمال به سنجش برخی زوایای مهم نگرش آنها می‌پردازیم.



چنان که دانستیم، فرانسیس بیکن بر خطاهایی تأکید می‌کرد که در علم حصولی حاصل می‌شود، به دو دلیل؛ یکی به این جهت که فلاسفه غرب غالباً به علم حضوری توجه ندارند و دیگر به این لحاظ که علم حصولی بالاخص علم تجربی دغدغه خاطر او بوده است. گرچه با صرف نظر کردن از این ملاحظات، برخی از بت‌های ذهنی او، مانند بت قبیله، که ناظر به ساختار وجودی انسان است، می‌تواند علم حضوری را نیز شامل شود. او در بت قبیله، به علل خطاهایی اشاره می‌کند که مربوط به سرشت آدمی است، و در بت غار به علل خطاهایی اشاره می‌کند که ناشی از مشخصات فردی انسان‌هاست. همچنین، وی در بت بازار به علل خطاهایی اشاره می‌کند که ناشی از زبان در مقام تفاهم با دیگران است. سرانجام او در بت تماشاخانه به تحلیل علل بروز خطاهایی می‌پردازد که از جزم‌های کاذب - تصدیقات نادرست - ناشی می‌شود که منشأ آن سرسپردن به نظام‌های فلسفی غلط است. ولی او برای رهایی از این بت‌های ذهنی که آنها را حجاب‌های معرفت به شمار می‌آورد، هیچ راه حلی ارائه نمی‌کند.

از سوی دیگر، بحث آیت‌الله جوادی درباره «حجاب‌های معرفت» منحصر به حوزه علم حصولی نیست، بلکه ایشان به طور جامع هر نوع حجاب معرفت را، اعم از حضوری و حصولی، مورد بحث قرار داده‌اند. تأکید بر حجاب بودن «حس‌گرایی منعزل از عقل» نیز از امتیازات مبانی فکری استاد در برابر شالوده‌های اندیشه فرانسیس بیکن است. به نظر ایشان، نه تنها اتکا به حس نمی‌تواند ما را از حجاب‌های معرفت رهایی بخشد، بلکه خود نیز مانع رسیدن به حق خواهد بود. همچنین با تأکیدی که ایشان بر لزوم پیرایش جان از رذائل اخلاقی به‌عنوان حجاب معرفت، دارند، در واقع در مسیری گام زده‌اند که امروزه در معرفت‌شناسی فضیلت نیز بدان توجه می‌شود. ارائه راه‌حل برای رهایی از حجاب‌های معرفت نیز یکی دیگر از امتیازات ایشان در این زمینه است که بیکن فاقد آن است.

بدین ترتیب، با سنجش این دو دیدگاه یا دو نظام فکری در زمینه آسیب‌شناسی ذهن، به این نتیجه می‌رسیم که آنچه استاد جوادی در این زمینه بیان کرده‌اند، علاوه بر اتقانی که ناشی از اندیشه عقلانی ایشان است، حاکی از یک نوع جامعیت آن نسبت به گستره دانش‌های بشری، اعم از حضوری و حصولی است. اما امتیاز استاد در میان متفکران اسلامی در اینجا در بحث جامع ایشان در باره حجاب‌های معرفت همراه با توضیح و ذکر نمونه‌های متعدد و گوناگون است. افزون بر اینکه، نحوه بیان استاد راجع به حجاب‌های نوری نیز ویژه است؛ گرچه، ایشان در عنایت به

مسئله «حجاب‌های معرفت» متأثر از فلاسفه و عرفای اسلامی، به‌ویژه امام خمینی علیه‌السلام و علامه طباطبایی علیه‌السلام هستند.

## ۵. نتیجه بحث

دانستیم که معرفت که مطلوب هر انسان خردمند است، گاه با موانعی مواجه می‌شود که حصول آن را دچار مشکل می‌سازد. طبیعی است برای مبارزه با موانع معرفت و زدودن آن از ساحت ذهن، آدمی باید با مغالطات منطقی و بت‌های ذهنی و آلودگی‌های نفسانی مبارزه کند. از این‌رو، شناخت حجاب‌های معرفت و سپس تلاش برای زدودن آن از دستگاه ذهن و ساحت جان از مهم‌ترین مباحث معرفت‌شناختی به شمار می‌رود که می‌تواند ثمرات علمی و عملی و فردی و اجتماعی داشته باشد، و غفلت از آن ما را در پيله‌های شناخت گرفتار می‌سازد.

در این مقاله، اموری را که در کار دانش اخلال می‌کنند، از دیدگاه فرانسیس بیکن و آیت‌الله جوادی آملی که آنها نماینده دو نوع نظام فکری است، بررسی کردیم. از فرانسیس بیکن شنیدیم که گاه طبیعت آدمی در کار دانش، اخلال ایجاد می‌کند، گاه نیز مشخصات فردی، کژتابی‌های زبان و سرسپردن به نظام‌های فکری نادرست مشکل‌آفرین می‌شوند. از استاد جوادی نیز آموختیم که گناهان و رذایل اخلاقی ما را از حقیقت دور می‌کند، و حجاب‌های معرفتی، مغالطات منطقی، و حس‌گرایی افراطی یعنی حس‌گرایی منعزل از عقل، مانع رسیدن به حق می‌شوند و گاه نیز در «خود گرفتار شدن» حجاب معرفت می‌شود که تنها راه رهایی از آن، دوری از خودبینی و خداگرایی به معنای دقیق کلمه است.

## منابع

- پارکینسن، ج. اچ. آر (۱۳۹۲)، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه سید مصطفی شهرآیینی، ویراسته حسن فتحی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۱-۱۳۹۳)، *تسنیم؛ در تفسیر قرآن کریم*، قم: مرکز نشر اسراء.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷ الف)، *فطرت در قرآن*، چاپ پنجم، قم: مرکز نشر اسراء.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷ ب)، *معرفت‌شناسی در قرآن*، چاپ ششم، قم: مرکز نشر اسراء.
- Adler, Mortimer (1994), *Great Books of Western World*, Editor in Chief, Chicago: Encyclopedia Britannica, Inc.

- Bacon, Francis (2002), *The New organon*, Translated from Latin to English by Michael Silverthorne, London: Cambridge University Press.
- \_\_\_\_\_ (2017), *New Atlantis and the Great Instauration*, Secon edition, UK: Blackweh.
- Bowen, Catherine Drinker (1993), *Francis Bacon: The Temper of a man*, New York: Fordham University Press.
- Peltionen, Markku, Ed. (1996), *The Cambridge Companion to Bacon*, London: Cambridge University Press.
- Quinton, Anthony (1980), *Francis Bacon*, Oxford: Oxford Univirsity Press.
- Robinson, Peter (2002), *Arguing to better conclusion: A Human Odyssey*, New Jersey: Lawrenc Associates, Inc., Publishers.
- Tiles, Mary, and Jim Tiles (1993), *An Introduction to Historical Epistemology: The Authority of Knowledge*, UK: Blackwell publishers.
- Urbach, Peter (1987), *Francis Bacon's Philosophy of science*, USA: Open Court Publishing Company.

